

خودت گفتی بچه‌ها رشد کنند!

● سامان محمدی، مدیر دبستان، ناحیه یک کرمانشاه
● تصویرساز: سید میثم موسوی

صبح روز بعد، دانش‌آموز پایه اولی را دیدم که مرتب از صف خودش جدا می‌شد و داخل صف کلاس ششمی‌ها قرار می‌گرفت. با تذکر معاون مدرسه، باز به صف پایه‌اولی‌ها می‌آمد، اما باز با حالت ترس و تردید به صف ششمی‌ها برمی‌گشت. بنده از دور نظاره‌گر بودم. برای توجیه دانش‌آموز به انتهای صف رفتم. دیدم پیرزن مسنی که مادر بزرگ آن دانش‌آموز بود، به نوه‌اش تشریح می‌زد که «تو به قول من بکن» و کاری به صحبت معاون‌ها نداشته باش.

نزدیک‌تر رفتم و با گویش خودشان با وی صحبت کردم، مبنی بر اینکه مادر جان، اجازه بده نوه شما در صف کلاسی خودش باشد. اینجا بود که بنده خدا عصبانی شد و مقداری ناسزا حواله ما کرد که خودت دیروز در مورد رشد صحبت کردی و حالا زیر آن می‌زنی؟ گفتم بنده چنین منظوری نداشتم.

نگاه پرمعنایی به من انداخت و گفت، خودت بگو اگر این نوه من در صف اولی‌ها در کنار این فسقلی‌ها باشد، چطور رشد می‌کند؟ حداقل باید داخل صف ششمی‌ها باشد و با آن‌ها ببرد تا با آب‌وهوای آن‌ها رشد کند؛ وگرنه دیگر نمی‌گذارم به مدرسه بیاید. ماندن او در صف اولی‌ها باعث می‌شود همین‌قد فعلی‌اش بعد از چند روز آب برود و کوچک‌تر و نحیف‌تر شود. آنجا بود که به فکر نوشته‌های آل‌احمد افتادم و دانستم فقر، چه مالی و از همه مهم‌تر فقر دانشی و فرهنگی، دوره نمی‌شناسد. ممکن است شکل لباس‌های ما در هر دوره و زمانی عوض شود، اما طرز فکرها متأسفانه هرگز!

بعد از مدت‌ها، دوباره با اشتیاق وصف‌ناپذیری مشغول مطالعه کتاب «مدیر مدرسه» جلال آل‌احمد بودم که گوشه‌های هم‌راهم زنگ خورد. ساعت ۲ بعدازظهر، تماسی از دفتر معاونت آموزش ابتدایی ناحیه بود، مبنی بر اینکه فردا برای معارفه به‌عنوان مدیر جدید مدرسه‌ای در حاشیه شهر کرمانشاه در آنجا حضور پیدا کنم.

مدرسه جدید دارای تراکم جمعیتی بسیار بالا بود. اغلب مردم این ناحیه سطح سواد بالایی ندارند و جمعیت سالخورده آن اکثراً بی‌سوادند.

در روزهای نخست، با توجه به استقبال و حضور بالای دانش‌آموزان، از معاونان مدرسه خواهش کردم حتماً سر صف برای بچه‌ها صحبت کنند تا کم‌کم بتوانند خود را با قوانین مدرسه، که غالباً فراموش کرده بودند، وفق دهند.

برای پیشبرد کار، ابتدا بلندگوهای مدرسه را تعمیر و از نو سیم‌کشی کردیم. نظم خوبی برقرار شده بود. همین‌مورد باعث کنجکاوای اولیای دانش‌آموزان شده بود که غالباً با لباس محلی در مسیر مدرسه دیده می‌شدند و بهتر از بچه‌ها به صحبت‌های ما گوش می‌دادند. بنده هم مسرور بودم که اولیا چنین مشتاق حضور هستند. غافل از اینکه اکثر اولیا به خاطر گویش و لهجه‌های خاص خود صحبت‌های فارسی بنده را یا نمی‌فهمیدند یا طور دیگر برداشت می‌کردند.

یکی از همین موارد، توضیح در مورد مجلات رشد بود که خطاب بنده به همکاران اجرایی و آموزشی مدرسه بود، اما متأسفانه اولیای حاضر جور دیگری برداشت کرده بودند.

